



عکس:محمد مویخی، شرق

آرش دادگر، کارگردان نمایش «هملت» در گفت‌وگو با «شرق»:

تئاتر «عابربانک» من نیست



فرزانه ابراهیم‌زاده

آرش دادگر می‌گوید ۱۴گلدایاتور را تربیت کرده‌است که هر شب در نمایش «هملت» روی صحنه می‌روند و سعی می‌کنند زنده بپرگردند. او سالن نمایش را کلوسیومی می‌داند که باید تماشاگرش را راضی کند. هملت اما از نگاه او هملت متفاوتی است. هملتی است به روایت او که آشنایی‌زدایی از روایت شکسپیر از شاهزاده دانمارک کرده‌است. شخصیت‌های هملت او به‌خصوص کلودیوس که برادرش را کشته و به جای او نشسته و همسرش را گرفته شخصیت‌های خاکستری‌اند که به دنبال ایجاد ثبات در دانمارک هستند. دانمارکی که دادگر می‌گوید همان‌گونه‌است که در ذهن شکسپیر بوده. هملت به روایت آرش دادگر و شهرام احمدزاده با نگاه متفاوت خود توانسته‌مهم‌ترین جوایز سی و دومین جشنواره فجر را از آن خود کند. اما برنده جایزه بهترین نمایش جشنواره فجر بدون هیچ حمایتی از سوی نهادهای رسمی و مرکز هنرهای نمایشی در تماشاخانه ایرانشهر به صحنه رفته‌است.

۴ با اینکه «هملت‌ی که ما روی صحنه می‌بینیم هملت به روایت آرش دادگر است و با هملت شکسپیر تفاوت زیادی دارد اما چه لزومی برای روی صحنه آمدن این نمایش در این زمان هست و اساسا چرا هملت؟ پنج شش ماهی است که در حال پاسخ گفتن به این سوال هستم. چرا هملت؟ من از شما می‌پرسم چرا یاسمین‌رضا؟ چرا نیل سایمون؟ نیل سایمون مگر حرفش و نمایشنامه‌هایش درباره سطح زندگی و زندگی آمریکایی نیست؟ آثار یاسمین‌رضا به جز هنر که کمی جهانی‌تر است بقیه درباره زندگی روزمره مردم فرانسه است. اینجا به اعتقاد من نمایشنامه‌نویسان آیران‌تانی هستند که بحثشان، جهانی نیست. این نمایش‌ها اقتدر ساده هستند که نخواهیم اینگونه پشت سرهم آثارشان را روی صحنه ببریم. کار کردن این نمایش‌ها اقتدر ساده‌است که چندین بار خود من خواستم سراغشان بروم تا به روی صحنه بیاورم. اما این سوال را پرسیدم که چه چیزی در کارگردانی من را جذب می‌کند که متن من لیل سایمون را کار کنم. البته هر کسی نتایجی دارد. انتخاب من در تئاتر این است که با متون کلاسیک و داستان و رمان‌های برتر دنیا بجنگم و آنها را به صحنه بیاورم. آثار قبلی من این را ثابت کرده‌است؛ مکبث، شالیمیر، رمان جن آن روب‌گری، کالون و کاستلو و... حتی وقتی سراغ یک متن مذهبی رفتم سعی کردم برای تماشاگر امروز داستان را از جوری بیان کنم که فقط در گذشته نباشد و در امروز هم جاری باشد. با متن‌هایی می‌جنگم که رازآمیز و وهم‌آلود و سوال‌برانگیز هستند و در مورد انسان از لحاظ همه ابعاد صحبت می‌کنند. اگر به سراغ هملت می‌روم برای اینکه شکسپیر سنت تئاتر دنیاست. شاید باور تکنید سال گذشته یک موقعیت اجرا در سالن سنگلج داشتم که برای آن تعداد زیادی متن ایرانی را خواندم و هیچ‌کدام جایی برای جنگیدن نداشتند. من در تئاتر قصد ندارم کارت بکشم. تئاتر عابر بانک من نیست. این ادعا را دارم که مولف هستم.

۴ در هملت هم این اتفاق افتاده‌است. خواش شما از متن شکسپیر هملت تازه‌ای است که با وجود ویژگی‌هایی که از این متن می‌شناسیم هملت شما و آقای احمدزاده‌است. محمودرضا رحیمی بعد از دیدن نمایش حرف جالبی درباره این نمایش زد. گفت تو همه تحلیل‌های هملت را تبدیل به اجرا کردی. احمدزاده این تحلیل‌ها را تبدیل به متن کرد. منظورش از تحلیل‌ها منظور نظر دیگران نبود بلکه آن چیزی است که شکسپیر در درون متن پنهان و قفل کرده و مثل یک راز در صندوقچه قرار داده‌است. جهان روابط پنهان این آدم‌هاست. نمایش هملت، نمایش عدم رابطه‌ها و روابط نامرئی و بسیار پنهان کاراکترهاست که روبه‌روی هم لیخند می‌زنند و همین که پشتشان را به هم می‌کنند شروع به توطئه کردن و فهمیدن همدیگر می‌کنند. **۴** به همین دلیل بیشتر نمایش در قبرستان رخ می‌دهد؟

بله و در همه‌جا. بقول حسین پاکدل جالب است که

فقط در قبرستان ناشیم، در هر جایی باشیم در مترو یا ساعت‌فروشی، آنجا قبرستان است. دانمارک در هملت قبرستان شده‌است. **۴** در زمان دیدن این اجرا، این سوال برای من پیش آمد که دانمارک کجاست؟ دانمارک درست دانمارک خود شکسپیر است. خود شکسپیر هم دانمارک را نمی‌شناخته‌است. خیلی‌ها از او می‌پرسیدند این دانمارک کجاست؛ لندن است؟ اما او می‌گوید که دانمارک است.

۴ اما در نقطه‌ی که کلودیوس بعد از تاجگذاری می‌کند از دانمارکی صحبت می‌کند که رگه‌های سیاسی دارد که ما به یاد ایران امروز می‌اندازد. دانمارکی که با آرامش باید آن را ساخت.

هیچ‌وقت تلاش نکردم بومی عمل کنم. دوست دارم بومی فکر کنم؛ چون در این سرزمین بزرگ شدم و با فرهنگ اجنادام به همه چیز نگاه می‌کنم اما جهانی عمل می‌کنم. فکر می‌کنم تئاتر زبان بین‌المللی برای ارتباط برقرارکردن است. هیچ وقت دوست نداشتم در کاری ما به ازایی را ایجاد کنم. وقتی ما به از ا ایجاد می‌کنید، دارید شعار می‌دهید و کاری را می‌کنید که بقیه هم در کوچمه و خیابان در حال انجام آن هستند. به همین دلیل اعتقادی به جهان‌رالیسم ندارم و فکر می‌کنم در جهان سورئال هستیم در زندگی‌مان هر آن داریم به جهان دیگری فکر می‌کنیم و رویا می‌سازیم و در لحظه خودمان نیستیم. آنچه در این کار رخ می‌دهد، این است که ما رویاهای خودمان را سعی می‌کنیم به صورت‌های دیگری نشان دهیم. به نظر من شکسپیر این کار را کرده و برای همین ترازدهی‌هایش را به جاهای دیگری برده‌است. تنها شاه لیر در انگلستان آن هم در دوران کهن است. اتللو در قبرس است، تاجر ونیزی در ونیز رخ می‌دهد. اینجا همان اتفاق‌هایی است که در سرزمین خودشان رخ می‌دهد اما نه اینکه نمی‌خواهد و نمی‌تواند و اجازه نمی‌دهند. او به خوبی می‌داست انجام دادن این شیوه احقانه‌است. ما اگر بیاییم روی صحنه نقد اجتماعی بزنیم دیگر تئاتر نیستیم. این کار تریبون و روزنامه‌هاست. ما باید همسان‌سازی و اشتراکی را ایجاد کنیم و سهمی برای تماشاگر قابل باشیم که هر جایی برود، می‌خواهد در دانمارک باشد یا در این مملکت و حتی در کرات دیگر. من این سهم را برای تماشاگر می‌گذارم.

۴ اما به نظر من خود شکسپیر مصری می‌خواهد تا حرف‌هایش را بزند. این راه فرار اوست.

نکته سر همین است که چه اتفاقی برای شکسپیر افتاده‌است؟ الیزابت علاوه بر اینکه انگلستان را به اوج قدرت خودش رسانده مملکتی را پر از خشونت، نفرت، خیانت و قدرت می‌سازد. ما می‌دانیم که جنگ قدرت در انگلستان بین خانواده تئودورها و یورک‌ها همیشگی بوده‌است. این جنگ باعث شده بود تا گروهی هر روز چهره خودشان را عوض کنند. امروز طرف یورک‌ها هستی و تئودورها ضعیف شده‌اند، فردا برعکس این رخ می‌دهد. هر دقیقه گروهی شکل عوض می‌کنند. دوره الیزابت پر از درویی است و شکسپیر محصول این دوران. اما نمی‌تواند یا نمی‌خواهد یا اجازه نمی‌دهند که این رویه را تغییر دهد. پس کاری را انجام می‌دهد که از هر قشری وارد سالنش شود. یادم‌ان نرود که در کلوب تئاتر شکسپیر تماشاگران ایستاده عوام هستند و در لژها لردها نشسته‌اند. حتی لژ الیزابت هم در این کلوب هم هست. آیا الیزابت می‌تواند یقه شکسپیر را بگیرد که آیا این ادموند لیرشاه که می‌گویی حرامزاده است و می‌خواهد به قدرت برسد من هستم؟ اما این اتفاق نیفتاده چون هیچ‌ما به این ایدیا ایجاد نمی‌کند. این قدرت شکسپیر و تئاتر است. **۴** یکی از ویژگی‌های بارز آثار شما که در هملت هم به روشنی آن را می‌بینیم، این است که متن را به هم می‌ریزد و مونتاژ می‌کنید. شکست متن و فضا و روایت شکسپیر را در این متن هم می‌بینید.

خوش‌حالم که شما به آن اشاره کردید و از کلمه مونتاژ استفاده کردید. وقتی قرار است متنی را در دست بگیرم شروع به فال‌زدن در کتاب‌هایم می‌کنم. در هملت مونتاژی در ذهن من بود، این بود که فرمالیست‌ها و به‌خصوص

خشن‌ترین و بی‌رحم‌ترین و بی‌عاطفه‌ترین شخصیتی که شکسپیر خلق کرده هملت‌است. من اگر جای بارناسیو بودم می‌دادم اتللو را بزنند. خیلی راحت داخل خانه او می‌شود و دخترش را می‌دزدد. عملی که اتللو کرد از لحاظ اخلاقی درست نیست. عمل او در قبال یاکو خشن و بی‌رحمانه‌است. کسی که سال‌ها کنارش بوده را نادیده می‌گیرد و کسی که از راه آمده یعنی کلسیو را فرمانده می‌کند. من به یاکو حق می‌دهم که واکنش نشان بدهد. او می‌خواهد حقش را بگیرد. هرچند که روشی که به کار می‌بندد جالب نباشد. انگیزه یاکو از اعمال اتللو آمده‌است. خواسته یا ناخواسته کاری کرده که دیگری دچار بی‌نظمی و آشوب شده‌است. کلودیوسی که در ابتدای نمایش می‌بینیم را چه کسی می‌گوید که شاه بدی است؟ او می‌گوید اگر چه از ته دل غمگینم اما زمان، زمان ساختن و امید است. ما نمی‌دانیم هملت پدر چه برسر این سرزمین آورده که او خواهد که مملکت را آرام کند. در ادامه کلودیوسی را می‌بینیم که به تلواسه‌ای می‌افتد که بگوید کاش می‌فهمیدی دانمارک الان روزهای خوبی را پشت‌سر می‌گذارد. اما یکنفر نمی‌خواهد. یکنفر جهاش بی‌نظم می‌شود و جهان همگان را بی‌نظم می‌کند.

۴ این یک نفر هملت است؟

بله. هملت شکسپیر هم همین‌طور است. یکسره به سراغ کلودیوس نمی‌رود. اولین کسی را که بی‌نظم می‌کند اقلیاست. از او پولونیوس بی‌نظم می‌شود و از او کلودیوس بی‌نظم می‌شود و از کلودیوس، گرترود و رز و گیل بی‌نظم می‌شوند. می‌گویند در نسخه‌های چاپ سنگی قدیمی هملت شکسپیر آخرین دیالوگ از هوراشیو است که در گوش هملت می‌گوید: «همه این اتفاقات فقط به‌خاطر حرف یک روح رخ داد». مملکت در نهایت به چه کسی می‌رسد فویرتینرلس.

۴ کسی که از آن‌سوی مرز دانمارک آمده‌است.

بله. هملت چه می‌کند؟ مملکت را دودستی به او تقدیم می‌کند.

۴ هم در هملت شکسپیر و هم در هملت شما می‌شود این برداشت را کرد که او به‌دنبال یک خیال و وهم رفته و این همه اتفاقات را به وجود آورده‌است.

این همان چیزی است که در ابتدا قرار داشتیم نام این اجرا را داشته باشیم؛ هملت به روایت کلبوس. تلاشمان این بود که تماشاگر به فضات آنچه که دارد و داشته‌ها و نداشته‌هایش و جهان پیرامون خودش برسد. فقط دیدن اجرایی سنتی از دیدن یک نمایشنامه خوب دنیا. من برای تماشاگر کار می‌کنم و تلاش می‌کنم با گروه منظر نظر او را عوض کنم. تماشاگر ما با داشته‌هایش وارد سالن می‌شود. به همین دلیل یکی از مشکلات من کارگردان این است که او را خارج‌سلاح کنم تا با خود اثر برخورد کند.

۴ هملت شکسپیر یکی از خونین‌ترین تراژدی‌های اوست. اما هملت شما این تلخی را ندارد. می‌شود با این هملت خندید. شوخ‌شنگی خود هملت تلخی تراژدی هملت را شیرین می‌کند در عین حالی که باز هم همان تراژدی است.

همگان می‌گویند که چخوف یکی از مهم‌ترین طنزپردازان جهان است. اما شما کجای متن‌های چخوف طنز می‌بینید؟ در حالی که سراسر طنز است. این طنز در کلام نیست، در رفتار و روابط است. شکسپیر استاد این طنز و کاراکترهایی است که در اشتباهات کارهایی را انجام می‌دهند که شما از رفتار آنها به خنده می‌افتید. از موقعیت‌های آنها به خنده می‌افتید. هر آن چه تحلیلی که نسبت به آثار شکسپیر به‌خصوص هملت وجود دارد تحلیل‌های ویکتوریایی است. تحلیل‌هایی است که با روانشناسی فروید همراه شده‌است. هملت را کرده و دلمرده و افسرده می‌کنند. من اعتقادی به این ندارم. همه اینها را هم مطالعه کردم. به اصل خود الیزابتی شکسپیر رجوع می‌کنم. من هملت را بسیار گروتسک دیدم و به همین خاطر در لباس و روابط دیدم گروتسک بود. معتقدم آنچه نیچه از زایش کمدی از تراژدی می‌گوید را از آثار شکسپیر گرفته‌است. شکسپیر است که تراژدی و کمدی را در دل هم قرار می‌دهد. خودش قبل از اینکه تراژدی بنویسد یک کمدی‌نویس است.

۴ هملت شما با هملت شکسپیر از نظر اکتیو بودن متفاوت است. بازی امین طباطبایی در نقش هملت خیلی موثر است و در خواش شما از هملت می‌بینیم. هملت اصلی بسیار خموه‌است. سعی شده متفکر نشان داده شود. حتی شکسپیرین بزرگی چون لارنس اولیویه این خواش را دارد.

انسان معاصر این تنها توصیفی است که درباره هملت می‌توانم بگویم. وقتی به دراماتورژی تولید فکر می‌کنیم این خرچه تولید باید از خودش یک بازآفرینی مجددی ارایه دهد. من هیچ‌چیز را که‌نه نمی‌بینم مگر اینکه که‌نه اجرا شود. وقتی دو سه قرن هملتی را نشان می‌دهند افسرده است در حالی که در جهان امروز دیگر نیست من چرا باید بخواهم مدل قدیمی‌ای که بارها امتحان خودش را پس داده ارایه کنم؟ سنت تئاتر را در این اجرا شکستم. در یک دورهای دل گاسکوبین مورد علاقه مردم پایین‌شهر بود. با اینکه فوتبالیستی لات و پدده‌ها بود. اما گری لینه‌کار را اشراف دوست داشتند چون «سب بود و از اعیان به شمار می‌رفت. هملت نه این است نه آن، در میانه این دو در نوسان است. بازی می‌کند یک بازی‌ساز برای همه‌است. همه را به هم می‌ریزد با گورکن همان‌گونه رفتار می‌کند که انگار گورکن است. با کلودیوس انگار که کلودیوس است. با ابزار و

لحن آنها با آنها رفتار می‌کند. متعلق به هیچ قشر و طبقه‌ای نیست. خیلی سخت بود به بازیگری بگویم هملت، هملتی را بازی کند که برخلاف آنچه شنیده تلخ و خموده هستی، باید همه دانسته‌هایش از هملت را بیرون می‌ریخت و به این هملت می‌رسید. امین طباطبایی خودش می‌گوید من در تاریکی بودم و درست دو هفته مانده به اجرا و من می‌گویم تا لحظه اجرا کارهایی را انجام داد که می‌گفت به آنها فکر نکرده بودم. اینقدر کلنجار رفتم تا این نقش درآمد. من چیزی از امین می‌خواستم و او مقاومت نمی‌کرد. مقاومت از داشته‌هایش بود. می‌گفت به شخصیت هملت نمی‌خورد اما بعد خودش هم مانده بود که چطور زبان را بیرون آوردم. چطور اینطور خندیدم؟ در اجرا، این شخصیت در روابط میان سایر شخصیت‌ها نمود بیرونی خودش را مثل یک انفجار آتشفشانی انجام داد. این جنون هملت بود.

فکر کرده بودید؟ در هر اجرایی باید از ابتدا در کنار متن باشم. من دراماتورژ متن هستم و هیچ لحظه‌ای در زمان نوشتن متن به کارگردانی فکر نمی‌کنم. فقط به‌عنوان دراماتورژ در کنار دست نویسنده به نوشتن او کمک می‌کنم. آینده‌ای را نگاه می‌کنم که من آرش دادگر به‌عنوان کارگردان با متنی روبه‌رو شوم که داشته‌های زیادی داشته باشد. از متن تک‌صدایی متفرم و متن‌های چندوجهی را دوست دارم؛ متنی که مثل قلعه‌ای محکم باشد که یک در ورودی نداشته باشد و درهای دیگر را باید به دست بیاورم که به این دژ نفوذ کنم. زمانی که کارگردانی می‌کنم به دراماتورژی فکر نمی‌کنم. **۴** کلودیوس شکسپیر چهره منفی اجراست اما کلودیوس هملت آرش دادگر چهره خاکستری دارد. مونولوگی که درباره برادر کشی روی ایوان می‌گوید این خاکستری بودن را شفاف‌تر می‌کند. این شرایط است که او را به برادر کشی تشویق کرده‌است. این درباره شخصیت‌های دیگر هم هست. اما کلودیوس در متن اصلی در تاریک‌ترین بخش ایستاده و در این اثر رگه‌های روشنایی در خود دارد.

متأسفانه همیشه در ذهن خودمان فکر می‌کنیم که در اجراها کلاسیک کاراکتر اصلی همه ویژگی‌های مثبت را در خودشان دارد. به همه‌چیز شک می‌کنم. به نظر من

تئاتر

روزنه آبی

نگاهی به نمایش «هملت» ترسیم یک افق روشن



رضا آشفته

آرش دادگر در نمایش هملت به میزانشنی دلخواه دست می‌یابد. او در نگاه اول بر آن است تا طبق دستورالعمل‌های مرسوم کار نکند. یعنی بر آن است تا شیوه خلاق را پیش‌روی مخاطبانش قرار دهد و این خود مرسوم بی‌قاعده عمل‌کردش هست. به هر حال برخی دوست دارند مکاشفه‌گر باشند. به افق‌های روشن و دست‌نیافتنی چشم می‌دوزند و در پس‌رای اوقات موفق هم می‌شوند و گاهی نیز شکست را بر تن می‌چشانند اما از نو نمی‌روند که این راه افتوحیز خاص خود را دارد. هنرمندی موفق است که بتواند از پس حسرت‌ها و غیظ‌هایش برآید و سوز دل‌خوردن هم جزئی لاینفک از وجودش باشد. آرش دادگر در ترسیم هملت بر آن است از عادت‌ها و قواعد مرسوم تخطی کند و از بازیگرانش بخواهد خط و خطوط حرکتی، ایستایی و پویایی حرکات، سکنتا، مکث‌ها و سکوت‌ها را به گونه‌ای متفاوت ترسیم کنند. کاری بسیار سخت‌تر که شاید همیشه هم از پذیرندگی لازم برخوردار نباشد چراکه طبق دایقه معمول مخاطبان پیش نمی‌رود. به هر تقدیر آرش دادگر از



عادت‌ها چشم می‌بوشد و می‌تواند به حدود و ثغور قابل اعتنایی از میزاسن برسند که ضمن تاریگی از دامنه تاثیر بالایی نیز برخوردار است. این موقعیت کار را تضمین می‌کند چراکه نه از حوصله مخاطب خارج می‌شود و نه او را نسبت به این نوآوری‌های بی‌ثغوت می‌گذارد. شاید برخی در نگاه اول پس بخورند اما به مراتب در نگاه‌های بعدی دیگر کار می‌شوند چون این هملت محملی برای بازاندیشی به متنی قدیمی و کهن است که ما را با زاویه دید تازه‌ای با آن مواجه می‌کند. مواجهه‌ای خلاقانه که ما را از اندیشیدن بازمنی‌دارد و می‌تواند با نگاهی دگرگونه افق روشنی را پیش‌رویمان قرار دهد.

شهرام احمدزاده نتواند گستره معنایی متن شکسپیر را در صحنه نمایان کند. اما باز هم فرصتی را در اختیار مخاطبانش می‌گذارد که به رمز و راز موجود در نمایش بیندیشد و همچنین بتواند به کشف آثار او و روابط بین آنها برآید. ناگفته نماند که به‌روزشدن نیز فرصتی برای اطلاق معنایی در زمانه حاضر است و این گریزگاهی معتدل برای یافتن معنایی در خور زمان است. بالاخره یکی از اهداف اجرا نیز ضرورت زمانی و انتگرایی معنایی اثر است و این بازیگرانی چنین منظوری را فراهم کرده‌است. شاید خود متن کلاسیک معنای گسترده‌تری را در اختیار داشته باشد اما برای زمانه حاضر درک و فهمش کمی سنگین باشد. از طرف دیگر آن متن، بازیگران بسیار قوی و کارکشته می‌خواهد که بتوانند با بیان و بدن مطمئن از پس آرایه نقش‌ها برآیند. متأسفانه در ایران چنین بازیگرانی کم هستند و چه بهتر که از طریق دراماتورژی بتوانند توجیه و راه‌حلی برای به‌صحنه‌آوردن متون قوی و فرص و محکم پیدا کنند.

کارگردانی در ایران نیاز به فرصت‌های تازه و خلاقه همانند هملت آرش دادگر دارد تا بشود بار و پتانسیل اجرا را به اقتضای زمان پیش برد و قوی‌تر کرد. شاید مفهوم و کارکرد حقین دراماتورژی هم در همین نوع شیوه‌های کارآمد بود. نزد که چنین افرادی درک درستی از آن کسب کرده‌اند و دقیقاً از آن استفاده پهنه‌برای توسعه تئاتر در کشورمان خواهند کرد.

ادامه در صفحه ۹

بازیخانه

گفت‌وگو با امین طباطبایی بازیگر نقش «هملت» چند قدم جلوتر از هملت شکسپیر

سمنانه احمدیان

سوالی همیشگی است که چرا به همان میزانی که به شکسپیر و آثار جنون‌آمیزش میل بی‌دریغ داریم، به همان میزان هم ترس را رویرویی با شکسپیری را داریم که به قدری که ما می‌خواهیم و به قدری که از او انتظار داریم ستایش‌برانگیز نباشد. ما شکسپیر را در کمال می‌طبیم نه‌نصفه‌نیمه پس گاهی از آن فاصله می‌گیریم، درست مثل عشقی تازه سرپیرون آورده که مدام تو را صدا می‌زند و هربار تو قدم به عقب می‌گذاری که مبدا این زیبایی جوادانه از خراب کنی، آن هم فقط به اشارهای قدم که در ایرانشهر می‌گذاری همه‌چیز پیرایشش اتفاق افتاده‌است. تو دیگر جزئی از بازی‌های دشدا و امدای هملت ببینی. در دل می‌گویی اگر شکسپیر بزرگ ما به خاک نشانده باشند، امیدوارم به خاک بنشینند. اما با تماشای هملت بر صحنه برای هزارمین‌بار شاید متوجه می‌شوی که هر کس از درچه خود می‌تواند شکسپیر را بشناسد. آن را آن گونه که می‌خواهد باور می‌کند، دوست بدارد و اصلا هرلایلی دلش بخواهد سرش ببورد و این مثل خلاست دیگر. یا هر چیزی که قیض نشکند. دیدن نمایش هملت شاید آرزویی باشد بر دل بسیاری مانده. بعضی‌ها برای تماشایش به سفر می‌روند، در تئاتر گلوب لندن می‌نشینند. برخی کتاب هملت برایشان کافی است تا درس شکسپیر یاد بگیرند.

هملتی که از امین طباطبایی می‌بینم ما از این بازی فرسایشی تکراری جدا می‌کند؛ از شکسپیر‌خوئی‌های مدام، از بحث‌های تمام‌شدنی که امکان تجربه را از تو دریغ می‌کنند. از مشق شکسپیر مهم‌است گرفتن و ترس رفتن پیرایشش امین طباطبایی ما را در معرض آزمایش می‌گذارد. در دانمارک از ایستگاه مترو رویه زوال، در لحظه مرگ شاعرانه یک شهر که دیگر از تردی‌دها، از شک‌ها از خونخواری با نگویم. پس است لمسش کنیم. او این کار را نه در بازی هملت‌گونه‌ای که به آن عادت داشتیم، نه از سخنان فیلسوفانه شاهزاده دانمارک بلکه، در لحظه‌هایی که زیر کلاه برزبان می‌دهد؛ انجام می‌دهد. همچون پسر بچه بی‌پروایی به صحنه می‌آید که در نگاهش می‌خوانیم خون دانمارک را خواهد ریخت و همچون مردی دیوانه وقتی مونولوگ پایان را در چشمشان ترسیده تماشاگر می‌خواند. او با تمام نقش‌هایی که برایشان کشیده به ایرانشهر آمده. هملت طباطبایی رو بازی نمی‌کند. یا به قول خودش: «هملت من می‌داند کجا چه میزانی خرج کند» و این ترس تماشاگر هنگام تماشای هملت او بود. ترس از لحظه‌هایی که اونست، چشم‌اند دنیالش می‌گشت. می‌دانستم که اگر نیست دارد دایقه نقشه هولناکی برایشان می‌چیند. مرگی پشت مکتی و ویرانی‌ای پشت ویرانی. انگار نه انگار که بارها هملت شکسپیر را ورق زده بودم و از بر بودم، نه، او بر صحنه ایرانشهر می‌توانست غیرقابل پیش‌بینی‌تر از اینها باشد. طباطبایی اشاره دارد که «هملت شکسپیر وقتی وارد دانمارک می‌شود به همه‌چی آگاه نیست، گویی شکل گرفته‌است. کم‌کم ابعادش شکل می‌گیرد. اما در هملت ما از همان لحظه‌اول پیچیدگی‌ها دارونی هست و چند قدم جلوتر از هملت شکسپیر حرکت می‌کند. هملتی که من بازی می‌کنم، هملت شکسپیر را چندبار خوانده و از آن حفظ است. کتاب را جمع کرده و در جیش گذاشته و وارد دنیای ما در ایرانشهر شده‌است».

امین طباطبایی در خلق شخصیت هملت، قدمی فراتر از اتکا به متن و شکسپیر برداشته‌است. او خود معتقد است که بیشتر از هر چیزی نمایشنامه شکسپیر را مرجع خود قرار داده‌است. به نظر، او همانگونه که از متنی اقتباس ادبی می‌شود، اقتباسی هوشمندانه از نقش هملت برای بازی خود



کرده‌است. طباطبایی هملت شکسپیر را برداشته، تکه و پارهاش کرده و حال قطعه‌ها را انگونه که خواسته به هم چسبیده، در واقع نقشش را دراماتورژی کرده و قطعه‌ها را درست مثل یک مهندس به هم چسبانده. حتی تکه‌هایی را تمعدا جا گذاشته و تکه‌هایی را چندبار استفاده کرده و به این صورت هملتی از آن خود ساخته‌است. بازی امین طاببایی از دراماتورژی شخصیت طباطبایی برای نقش هملت این است که او وجهی را پررنگ کرد که خلوتگاه هملت است. وجهی که کسی آن را نمی‌بیند، کسی به آن توجه نمی‌کند. به رخان می‌کشد. هر آنچه را از هملت نمی‌دانستیم ولی گمان می‌کردیم که می‌دانیم. او، برابمان از هملتی می‌گوید که کسی آن را ندیده، هملتی که در کودکی جای خالی پدر را احساس کرده و در عین عشق به پدر کلامش با نام او نفرت می‌آفریند. هملتی که از هر گونه تماسی گریزان است. هملتی که وقتی به اقلیا نماند، هملتی که وقتی محکم است و هملتی که وقتی عمویش خانه را خانه خود می‌خاند فقط چندستاست می‌شکند چون نقش‌های مهلک‌تری دارد. طباطبایی اشاره می‌کند که «ما در این نمایش زمینه‌چینی شخصیتی نداریم. متن هملت را کامل خواندم. کاراکتری که من بازی می‌کنم همان هملت شکسپیر است. فقط چیزهایی که در هملت شکسپیر گم شده و راحت دیده نمی‌شود را اینجا پررنگ کردم و برعکس، تمام کلیشه‌ها را کم‌رنگ کردم تا جاش از جهان‌بینی شخصیت بشوند من. جاهای خالی نمایشنامه هملت را بازی کرده‌م».

بازی امین طباطبایی در نقش هملت، جداسازی فیزیکش از بیانش، بیانش از ذهنش با خودش و کاراکترها جلوه‌های مختلفی داده‌است. او آنجا که می‌خواهد تن و بیانش را همسو به‌کار می‌برد و بر سر عمویش فریاد می‌زند و از بدش نفرت بیرون می‌ریزد. اما هنگامی که دارد به اقلیا ناسزا می‌گوید، تنش بی‌تالنه به سوی اقلیا گرایش دارد و زبانش اما به تلخی مرگ او را از خود رانده و به سمت مرگ می‌کشانند. و اما مرگ. طباطبایی معتقد است که «اتم ما تمام مرگ است. سلطنت. هملت شکسپیر اما تم کلی‌اش مرگ نیست و با آمدن روح پدر اینگونه می‌شود. هملت ما مثل قهرمان قیلم وسترن است که وارد شهر می‌شد- ولی هملت من وارد ایستگاه مترو می‌شد- همه دارند زندگی طبیعی‌شان را می‌کنند. او شهر را به آشوب می‌کشد و به سمت مرگ می‌خواند. این گویی است که من روی آن پافشاری داشم».

اما امین طباطبایی خود مرگ را بازی می‌کند. چون آن لحظه که روبه‌روی ما می‌ایستد، چشم‌ش خبر از ویرانی می‌دهند، ویرانی خلواده، عشق، پدر، شهر و زندگی، زیستنی که گویی هرگز تجربه‌اش نکرده‌است.

امین طباطبایی برای بازآفرینی نقش هملت، هملت را با تمام مرکش زندگی کرده، طوری که وقتی از آن می‌گوید با عشقی وصف‌شدنی سخن می‌گوید و هنگامی که به پایان اجراهای می‌اندیشد گویی دارند عزت رخا بر تنش می‌کنند.